

بررسی تطبیقی اسباب و موانع میراث در فقه فریقین

محمد عیسی هاشمی^۱

چکیده

یکی از مباحث مهم در باب ارث، بحث اسباب، موانع و شرایط ارث است. لذا بررسی و تعاریف دقیق این مفاهیم در علوم گوناگون، به‌ویژه در حوزه حقوق خانواده، از منظر فقه امامی و حنفی از اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا با تعریف و تفکیک دقیق این مفاهیم از یکدیگر، احراز رابطه نسبی و سببی که پیش‌زمینه تملک و تصاحب میراث توسط وارثان است، بسیار آسان می‌شود. در پژوهش پیش رو، نگارنده با بهره‌گیری از روش توصیفی و کتابخانه‌ای به بررسی مفاهیم فوق، از زاویه دید دانش‌هایی چون لغت، اصول، فقه و حقوق با این هدف پرداخته است تا تصویری دقیق از منظر فقهی و به‌تبع آن قانونی از این مفاهیم به دست دهد و در پر تو آن رابطه نسبی و سببی در بحث ارث به‌صورت هر چه دقیق‌تر روشن شود. بدین منظور ابتدا مفاهیمی چون سبب، شرط و موانع تعریف شده و تفاوت‌ها و شباهت‌های آن‌ها مورد بحث قرار گرفته است. سپس ارکان، اسباب و موجبات ارث در فقه امامی و حنفی به ترتیب مورد بحث قرار گرفته است و بعد به شرایط ارث در فقه حنفی و امامی پرداخته شده است و در نهایت موانع ارث در فقه حنفی و امامی احصا شده و برای محصلان و علاقه‌مندان بیان و تشریح گردیده است.

کلیدواژه‌ها: میراث، اسباب میراث، موانع میراث، فقه، فقه فریقین

۱. دکتری فقه قضایی، دیپارتمنت فقه قضایی، دانشکده فقه و حقوق، جامعه المصطفی العالمیه (نماینده‌گی افغانستان)، کابل،

افغانستان. ایمیل: d.m.eisa.mohammadi@gmail.com

مقدمه

در شریعت اسلام، مسائل علم میراث یکی از مهم‌ترین ابواب فقه اسلامی بوده است. به اعتبار اینکه این علم برخلاف علوم دیگر از وضع ترکه انسان در حالت وفات، بحث می‌کند و نیز به اعتبار اینکه یکی از اسباب تملک؛ یعنی اکتساب اموال به صورت اضطراری از طریق میراث اختصاص دارد، حضرت رسول اکرم (صلی علیه و آله سلم) آن را نصف علم دانسته و مسلمانان را به آموختن، آن ترغیب و تشویق کرده است. تاریخ و تعیین مبدأ برای ارث امکان‌پذیر نیست، ولیکن به طور قطع می‌توان گفت که ارث با مرگ انسان همراه و همزاد بوده است. از زمانی که مرگ و میر بوده، به دنبال آن بلافاصله ارث هم تحقق یافته است. کسانی که به مالکیت فردی معتقد بوده‌اند و به آن احترام می‌گذارند، به ارث و میراث هم عقیده دارند.

در دین مبین اسلام، کتب فقهی شیعه و اهل سنت از گذشته‌های دور تاکنون به بررسی موجبات و موانع ارث و مراتب وارثان و مستندات آن‌ها پرداخته است؛ اما در بعضی از کتب فقط مستندات موجبات ارث و مراتب وارثان از دیدگاه یک مذهب مورد بررسی قرار گرفته و در بعضی از کتب اگرچه به بررسی مقایسه‌ای بین مستندات و دیدگاه‌ها پرداخته شده، ولی مستندات موجبات و مراتب ارث هر دیدگاه به طور مفصل بیان نشده است. اختلاف اساسی در آنجا ظهور می‌کند که چه کسی باید ارث ببرد و چه کسی از ارث محروم است، افراد بر اساس چه مبنا و معیاری استحقاق ارث را پیدا می‌کنند؟ اسباب و موانع ارث چیست و چگونه تحقق پیدا می‌کند؟

منظور از اسباب ارث شرایطی است که باعث انتقال ترکه مورث به ورثه وی می‌شود. هرکدام از آن‌ها در انتقال ترکه نقش خاصی دارد. این موجبات در حالتی می‌تواند نقش انتقال‌دهنده ارث را داشته باشد که مانعی هم نباشد. پس درواقع مجموع اسباب و شرایط و رفع موانع موجبات ارث است. این مقاله سعی دارد که به بررسی تطبیقی موجبات و موانع ارث از دیدگاه امامیه و اهل سنت بپردازد. بر اساس روش تحقیق کتابخانه‌ای سعی شده است که با مراجعه به منابع و مستندات فقهی مذاهب و هم‌چنین تفاسیر آیات الاحکام ضمن بیان دیدگاه هر مذهب درباره مراتب



وارشان و مقایسه آن با دیدگاه‌های دیگر مطالبی بیان شود.

۱. تعریف مفاهیم

۱-۱. سبب

سبب در لغت به معنای ریسمان و آنچه موجب پیوستگی چیزی به چیزی دیگر می‌شود یا هر آن چیزی است که برای رسیدن به مقصود ویژه، آن را وسیله و دستاویز قرار می‌دهند. (ابن منظور، ۱۹۹۶، ۲: ۷۸؛ طریحی، ۱۳۶۲، ۲: ۳۱۷) اما از نظر مشهور اصولیان، سبب، امر ظاهر و منضبطی است که شارع آن را نشانه و اماره حکم قرار داده است، خواه مناسب با حکم باشد و خواه نباشد. (محمود عبدالرحمن، ۱۴۱۹، ۲: ۳۳۲-۳۳۶؛ شهید اول، ۱۴۳۰، ۱: ۱۲۳)

با توجه تعریف سبب در اصطلاح علم اصول، می‌توان سبب را چنین تعریف کرد: سبب هر امری است که شارع وجود آن را علامتی بر وجود حکم و عدم آن را علامتی بر عدم حکم قرار داده است؛ مانند زنا برای وجوب حد و جنون برای وجوب حجر و غصب برای وجوب برگرداندن مال غصب‌شده، در صورت باقی بودن مال غصبی و برگرداندن مثل یا قیمت مال غصبی در صورت تلف شدن آن مال؛ اما اگر زنا و جنون و غصب منتفی شود، وجوب حد (مجازات) و حجر و برگرداندن یا ضمانت مال غصبی هم منتفی می‌شود.

در منابع فقهی برای سبب معانی گوناگون ذکر شده است. از جمله گفته‌اند: «سبب عبارت است از هر چیزی که در صورت وجود آن، علت تلف مؤثر واقع می‌شود و اگر وجود نداشت، از علت تأثیری حاصل نمی‌شود». (علامه حلی، ۱۳۴۳، ۱: ۳۱۹) به عبارت دیگر سبب عبارت از هر عملی است که با انجام آن، زمینه برای تأثیر علت تلف فراهم می‌شود؛ به طوری که اگر آن عمل انجام نشده بود علت تلف مؤثر واقع نمی‌شد. (موسوی خمینی، ۱۳۹۰، ۲: ۵۶۴؛ عوده، ۱۳۷۲، ۲: ۳۶)

در مباحث جزایی گفته می‌شود هر سببی که بخواهد به وجود آورنده نتیجه مجرمانه‌ای باشد، باید علتی آن را همراهی کرده باشد. به عنوان مثال اگر ریختن مایع

لغزنده در سطح جاده را سبب به زمین افتادن عابر پیاده بدانیم، علت فوت مایع لغزنده نخواهد بود، بلکه علت فوت تماس نقاط حساس بدن عابر (مانند سر) با سطح سخت جاده است. درواقع مایع لغزنده سبب افتادن است و تماس سر با زمین، علت فوت هرچند در عمل ریشه علت را باید در سبب جستجو کرد؛ زیرا اگر سبب نمی‌بود، علت هم نمی‌توانست وجود پیدا کند و موجد اثر گردد.

سبب به این اعتبار که یکی از کارهای مکلف باشد یا نباشد، به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱. سبب فعل مکلف نبوده، در توان او هم نیست؛ اما با این وجود، اگر ایجاد شود، موجب ایجاد حکم می‌شود؛ زیرا شارع وجود و عدم حکم را به سبب ربط داده است و سبب اماره وجوب حکم و علامت ظهور آن است؛ مانند رسیدن آفتاب به نقطه زوال برای وجوب نماز، حلول ماه رمضان برای وجوب روزه، اضطرار برای مباح شدن مردار و جنون و صغر سن برای وجوب حجر.

۲. سبب فعل مکلف بوده و در توان او هم باشد؛ مانند سفر برای مباح شدن فطر و انجام قتل عمد عدوانی برای وجوب قصاص و انجام عقود و تصرفات مختلف برای ترتب آثار آنها، انجام بیع برای مالکیت یافتن مشتری بر مبیع و اباحه انتفاع وی از ملک خریداری شده. (زیدان، ۱۳۹۶: ۵۶-۵۷)

۱-۲. شرط

شرط در لغت به معنای قرار، عهد و پیمان، لازمه امری و چیزی که از عدم آن عدم مشروط لازم آید و از وجودش، مشروط لازم نیاید؛ (ابن منظور، ۱۹۹۶ م، ج ۷: ۳۲۹) اما در اصطلاح فقه، چیزی است که وجود یافتن شیء متوقف بر وجود یافتن آن است و خارج از حقیقت آن شیء هم است و از وجود یافتن آن (شرط) وجود یافتن شیء لازم نمی‌آید؛ اما از عدم و نبودن آن عدم شیء لازم می‌آید. (شهید اول، ۱۴۳۰، ۱۵: ۱۷۵؛ عوده، ۱۳۷۲، ۲: ۳۷) مراد از وجود یافتن شیء، وجود یافتن آن به صورت شرعی است که آثارش بر آن مترتب می‌شود؛ مانند وضو برای نماز و حضور دو شاهد برای عقد نکاح. چون وضو، شرط ایجاد نماز به صورت شرعی است و آثار وجود



نماز شرعی از قبیل صحیح بودن و مجزی بودن و برائت ذمه، بر آن مترتب می‌شود. وضو جزئی از حقیقت نماز نیست؛ زیرا گاهی وضو ایجاد می‌شود و نمازی خوانده نمی‌شود.

شرط وجه اشتراک و اختلاف با رکن، هم دارد. نقطه اشتراک شرط و رکن در این است که وجود یافتن شیء به صورت شرعی، متوقف بر هر کدام از آن‌ها است و نقطه اختلافشان در این است که شرط امری خارج از حقیقت و ماهیت شیء است، ولی رکن جزئی از حقیقت و ماهیت شیء است؛ مانند رکوع در نماز که رکن و جزئی از حقیقت نماز است و وجود شرعی نماز بدون آن محقق نمی‌گردد و مانند وضو که شرط صحت نماز است؛ زیرا نماز بدون وضو ایجاد نمی‌گردد، لکن وضو چیزی خارج از حقیقت و ماهیت نماز است. (زیدان، ۱۳۹۶: ۵۵)

همچنین شرط وجه اشتراک و اختلاف با سبب، نیز دارد. وجه اشتراک شرط و سبب در این است که هر کدام از آن دو به چیز دیگری مرتبط هستند؛ به نحوی که آن چیز بدون آن‌ها به وجود نمی‌آید، در حالی که هیچ‌یک از این دو جزء باهم مرتبط نیستند. وجه اختلاف این دو در آن است که وجود سبب مستلزم وجود مسبب است، مگر این که مانعی در کار باشد؛ زیرا سبب با قرارداد شارع، موجب پیدایش مسبب خود می‌شود؛ اما از وجود شرط، مشروط فیه لازم نمی‌آید. (همان)

۱-۳. مانع

مانع در فارسی به معنای بازدارنده، منع کننده و جلوگیری کننده است و مترادف با کلماتی نظیر حائل، دافع، رادع، زاجر و عایق به کار می‌رود؛ (دهخدا، ۲۰۰۱، ذیل واژه) اما در اصطلاح فقهی، مانع چیزی است که بودنش مستلزم نبودن معلول و اثر است، ولی نبودنش به خودی خود مستلزم بودن یا نبودن آن نیست. برای نمونه، قتل مورث توسط وارث، مانع ارث است؛ یعنی بودنش جلو ارث را می‌گیرد؛ اما نبودنش نه مستلزم ارث بردن است و نه مستلزم ارث نبردن. (عثمان، ۱۴۲۱: ۲۵۷؛ شهید اول، بی تا، ۱: ۲۵۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۳: ۵۴)

مانع در مباحث فقهی انواعی دارد که در ذیل اشاره می‌شود:

الف. مانع حکم: آن است که از وجودش عدم وجود حکم لازم می‌آید؛ گرچه سبب این حکم هم با شرایط کامل وجود داشته باشد. مانع از این جهت، سدی در برابر وجود حکمی می‌شود که در آن خصوصیتی وجود دارد که با حکمت و فلسفه حکم متفق نیست؛ یعنی هدف موردنظر از حکم را محقق نمی‌سازد؛ مانند مانع شدن پدر مقتول بودن از قصاص قاتل.

ب. مانع سبب: آن است که در سبب تأثیر می‌گذارد؛ به نحوی که عملاً آن را باطل کرده، مانع از این می‌شود که سبب مقتضی و باعث ایجاد مسبب گردد؛ زیرا در مانع نیرو و علامتی وجود دارد که با حکمت و فلسفه سبب در تعارض است؛ مانند دینی که در باب زکات، سبب وجوب زکات است؛ چراکه در ملکیت داشتن حدنصاب نشانه بی‌نیازی و توانگری فرد است و فرد توانگر می‌تواند به افراد نیازمند کمک برساند، ولی دین با معنای موردنظر، در سبب زکات یعنی توانگری در تعارض قرار دارد و آن را نابود می‌سازد. (زیدان، ۱۳۹۶: ۵۶-۵۷)

۲. ارکان ارث

۲-۱. فوت مورث

منظور از مورث، شخص فوت شده‌ای است که از او اموالی یا حقی به‌عنوان ترکه باقی مانده است و این اموال بعد از پرداخت دیون، بین ورثه تقسیم می‌شود.

۲-۲. حیات وارث

منظور از وارث، شخصی است که بعد از مرگ مورث، زنده است و با توجه به احکام شرع و به سببی از اسباب ارث، مستحق شناخته شده و سهمی از اموال متوفی خواهد داشت؛ به شرط اینکه مانعی وجود نداشته باشد. در فقه و حقوق، به کسی که یکی از شرایط شرعی و قانونی برای دریافت ارث از شخص متوفی را داشته باشد، وارث گفته می‌شود.

۲-۳. وجود موروث

منظور از موروث، همان ترکه است که به آن ارث و میراث هم گفته می‌شود و عبارت



است از مال یا حقی قابل ارث؛ مثل حق قصاص و حق حبس مبیع تا استیفای ثمن و حبس جنس مرهونه تا اخذ دین.

اگر یکی از این ارکان سه‌گانه از بین برود، ارث هم از بین می‌رود. (الزحیلی، ۱۴۰۹، ۸: ۲۴۹؛ الخن و دیگران، ۱۳۹۳، ۲: ۳۰۲)

۳. موجبات یا اسباب ارث در فقه شیعه

۳-۱. ارث از طریق نسب

نسب عبارت است از ارتباط و اتصال فردی به دیگری به سبب ولادت شرعی؛ بدین معنا که اگر کسی به سبب ولادت شرعی با کس دیگر ارتباط داشته باشد، نسبت نسبی میان آن‌ها به وجود می‌آید و موجب می‌شود که آن‌ها از همدیگر ارث ببرند. (شهید ثانی، ۴۱۱۹، ۸: ۲۰-۲۵؛ نجفی، ۱۳۷۴، ۳۹: ۷-۱۵؛ الزحیلی، ۱۴۰۹، ۸:

۲۴۹-۲۵۲) به عبارت دیگر خویشاوندی نسبی، به پیوستگی طبیعی بین انسان‌ها گفته می‌شود که نتیجه تولد انسانی از انسان دیگر است. این پیوند بر دو گونه است: الف. اینکه یکی از آن دو نفر به نفر دیگری به خط مستقیم عمودی برسد، خواه به طور صعودی به نفر دیگر برسد (چه بدون واسطه مانند پسر و چه با واسطه مانند نوه و نتیجه و هرچه پایین برود) و خواه به طور نزولی به نفر دیگر برسد، (چه بدون واسطه مانند پدر و مادر که به پسر می‌رسند و خواه با واسطه مانند پدر بزرگ و مادر بزرگ و هرچه بالا روند). (قانون مدنی ایران، ماده ۸۶۱)

پس اگر میت، پدر باشد، فرزند از ناحیه ولادت به او متصل است و از او ارث می‌برد. اگر فرزند نبود، نوه از او ارث می‌برد، اگر نوه نبود، نتیجه از او ارث می‌برد. اگر میت فرزند باشد، پدرش از او به سبب اینکه ولادت از او بوده ارث می‌برد. اگر پدرش نبود، پدر بزرگ یا مادر بزرگ از او ارث می‌برد.

ب. اینکه آن دو نفر به نفر سوم برسند؛ مانند دو برادر که در خط مستقیم عمودی به پدر می‌رسند؛ اگر پدر داشته باشند و اگر پدر نداشته باشند، به پدر بزرگ می‌رسند و به این ترتیب هرچه بالا رود. (همان، ماده ۸۶۱)

بنابراین اگر میت برادر باشد، برادر دیگرش و یا خواهرش می‌تواند از او ارث ببرد. رابطه عمو با پسر برادر هم همین‌طور است؛ زیرا در خط عمودی هر دو به پدر عمو می‌رسند. پس اگر عمو بمیرد و وارثی جز پسر برادر نداشته باشد، پسر برادر از او ارث می‌برد.

البته وقتی می‌تواند موجب ارث شود که یک شرایط در آن رعایت شود. این شرایط عبارت است از:

۱. فاصله اتصال دونفری که از همدیگر ارث می‌برند نباید به قدری زیاد باشد که عرف آن را از نسب خارج بدانند؛ بلکه فاصله به اندازه‌ای باشد که عرفاً اسم خویشاوندی بر آن‌ها صدق کند؛ مثلاً نمی‌توان گفت: همه سادات بنی‌هاشم، قوم و خویش هستند و از یکدیگر ارث می‌برند به خاطر اینکه جدشان یکی است؛ زیرا همه سادات از نظر عرف، خویشاوند یکدیگر به شمار نمی‌آیند؛ مگر آن ساداتی که در سه و چهار پشت به هم می‌رسند. (شهید ثانی، ۴۱۱۹، ۳۸: ۲۵)

۲. شرط دیگر در نسب آن است که اتصال و ارتباط دونفری که از همدیگر ارث می‌برند به طریق مشروع باشد؛ یعنی مورد تأیید شرع مقدس باشد. بنابراین اگر بچه‌ای از راه زنا متولد شده باشد، نمی‌توان آن را منسوب به مرد زناکار دانست؛ زیرا شرع مقدس فرزند بودن وی را امضا نکرده است. در نتیجه، نه آن بچه از زن و مرد زناکار ارث می‌برد و نه زن و مرد زناکار و نزدیکان آنان از او ارث می‌برند؛ اما فرزندی که به حکم قاعده «الولد للفراش» یا به اقرار و بیّنه فرزندی‌اش ثابت شود، از والدینش ارث می‌برد. (همان، ۳۸: ۲۵)

فرزند شبهه، فرزند شرعی است و شرع مقدس آن را تأیید کرده است. فرزندان کافران که مطابق با نکاح مقرر در مذهبشان به دنیا آمده‌اند، ارث می‌برند؛ زیرا نکاح آنان و ارث بردنشان مورد امضای شرع مقدس اسلام است. به دلیل روایت «لِکُلِّ قَوْمٍ نِکَاحٌ» (طوسی، ۱۴۰۷، ۷: ۴۷۲) و روایت «وَهُمْ عَلٰی مَوَارِثِهِمْ». (کلینی، ۱۴۰۱، ۷: ۱۴۶)



۳-۲. ارث از طریق سبب (ازدواج)

دومین علتی که ارث را ثابت می‌کند، سبب است. منظور از سبب، ارتباط و پیوستگی دو نفر از راه زن و شوهری است. (موسوی خمینی، ۱۳۶۷، ۲: ۳۸۹) به عبارت دیگر خویشاوندی سببی، به نوعی از خویشاوندی گفته می‌شود که در اثر عقد ازدواج صحیح، بین زن و مرد به وجود می‌آید. (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۳۲۱) ازدواج فقط سبب توارث میان زن و شوهر می‌شود و خویشاوندان یکی از آنها از دیگری ارث نمی‌برند؛ مثلاً پدر و مادر و برادران زن، از شوهر ارث نمی‌برند و نیز پدر و مادر و برادر شوهر از زن ارث نمی‌برند.

۴. موجبات یا اسباب ارث از نظر فقه اهل سنت

۴-۱. از طریق نسب یا قرابت

نسب قرابت خونی یا همان خویشاوندی است که از طریق عقد نکاح صحیح و به سبب ولادت ایجاد شده است (الزحیلی، ۱۴۰۹، ۸: ۲۴۹؛ الخن و دیگران، ۱۳۹۳، ۲: ۳۰۲؛ محمود طهماز، ۱۴۳۰، ۲: ۲۵۴) قرابت در علم ارث شامل سه نوع است. الف. صاحبان فروض: خویشاوندان شخص متوفی که برای آنها سهم مشخصی در قرآن و سنت نبوی مشخص شده است. (محمود طهماز، ۱۴۳۰، ۲: ۲۵۵؛ الزحیلی، ۱۴۰۹، ۸: ۲۹۰)؛ مانند پدر، جد، مادر، جده، دختر، دختر پسر، خواهر تنی، خواهر پدري، فرزندان مادري.

ب. عصبه‌ها: نزدیکان و فامیل پدري یک فرد که سهم معینی در قرآن ندارد (الزحیلی، ۱۴۰۹، ۸: ۲۴۸)؛ مانند پسر، پسر پسر و پایین‌تر، برادر تنی و پسرش، برادر پدري و پسرش، عموی تنی و پسرش و عموی پدري و پسرش.

ج. ذوی الارحام (خویشاوندان): منظور از ذوی الارحام در علم فرایض، خویشاوندانی است که از طریق فرض یا عصبه بودن ارث نمی‌برند، یعنی کسانی غیر از آنها هستند؛ مانند دختر دختر، پسر دختر، دایی، پسرداری که بر ارث بردن آنها اجماع حاصل شده است. (الخن و دیگران، ۱۳۹۳، ۲: ۴۱۲؛ الزحیلی، ۱۴۰۹،

۸: (۲۴۹)

۴-۲. ارث از طریق سبب

منظور از سبب، زوجیت با عقد صحیح است که ارتباط انسان با انسان دیگر را شرعی و حلال می‌سازد. فرقی ندارد دخول صورت گرفته باشد یا نه. (الزحیلی، ۱۴۰۹، ۸: ۲۴۸؛ الخن و دیگران، ۱۳۹۳، ۲: ۳۸۱) بر این اساس، زن و شوهر به سبب زوجیت و با وجود شرایط زیر از یکدیگر ارث می‌برند: (الزحیلی، ۱۴۰۹، ۸: ۲۴۸؛ زحمتکش و موسوی، ۱۳۹۹: ۴۳)

الف. زنی که با عقد صحیح ازدواج کرده باشد، خواه با همسر فوت شده‌اش هم‌بستر شده باشد یا نه؛

ب. زن مطلقه‌ای که طلاقش رجعی و در زمان عده باشد؛

ج. زنی که طلاق بائن داده شده و در زمان مرض موت باشد و شروط زیر را داشته باشد:

- منظور از طلاق ممنوع کردن او از ارث باشد. پس برخلاف نظر شخصی که او را طلاق داده، عمل می‌شود، اما کسی که زنش را در زمان مرض موت خودش به دلیل خیانت زنش به او یا بد رفتاری غیرقابل تحمل یا مرتد شدنش طلاق داده باشد، از او ارث نمی‌برد.

- زن این طلاق را نپذیرفته باشد. پس وقتی زن به این طلاق راضی باشد و به گونه‌ای رفتار کند که نشان رضایت وی باشد، از او ارث نمی‌برد.

- شوهر در زمان عده طلاق بائن زنش، فوت کرده باشد، ولی اگر این زمان پایان یافت ارث نمی‌برد. دلیلی که بر حق ارث بردن از طریق ازدواج دلالت می‌کند، آیه قرآن است. خداوند در این آیه می‌فرماید: «وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ؛ برای شما نصف دارایی به جای مانده همسرانتان است، اگر فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی داشته باشند، برای شما یک چهارم است». (نساء: ۱۲)

قانون مدنی افغانستان در بند ۲ ماده ۲۰۰۷ می‌گوید: «زوجه گرچه مطلقه رجعی



باشد در صورتی که شوهر در حال بقای عده او وفات نماید، یا زوجات در صورت نداشتن اولاد یا اولاد پسر گرچه مراتب او تنزیل نماید، چهارم حصه میراث و در صورت وجود اولاد یا اولاد پسر گرچه مراتب تنزیل کند، هشتم حصه میراث را مستحق می شود».

۵. شرایط ارث

با مراجعه به کتب فقهی و حقوقی معلوم می شود که صرف خویشاوندی برای ارث بردن یکی از دیگری کافی نیست، بلکه باید شرایطی نیز موجود باشد تا خویشاوندان بتوانند از همدیگر ارث ببرند. این شرایط عبارت است از:

۵-۱. موت مورث

موت به سه قسم حقیقی، حکمی و تقدیری محقق می شود. در ذیل هر یک از این سه قسم را توضیح می دهیم:

موت حقیقی عبارت است از ازهاق روح از بدن. در صورتی که موت حقیقی شخصی مورد اختلاف قرار گیرد، به وسیله شناسنامه که فوت در آن قید شده است یا ادله دیگر، مانند شهادت شهود، به اثبات می رسد. (الزحیلی، ۱۴۰۹، ۸: ۲۴۹) غیبت شخص هر چند طولانی شود، نمی تواند موجب انتقال اموال شخص به ورثه وی گردد؛ زیرا این امر به خودی خود کاشف از فوت غایب نخواهد بود. لذا دارایی افراد مفقودالاثر، برای حفاظت و اداره آن، به امینی که تعیین می گردد، سپرده می شود تا وضعیت غایب معلوم گردد.

هرگاه هم فوت و هم تاریخ فوت غایب مفقودالاثر مسلم شود، اموال او بین وراث موجود حین الموت تقسیم می گردد.

قانون مدنی در ماده ۱۹۹۴ می گوید: استحقاق ارث به مرگ مورث یا به اعتبار اینکه به حکم قاضی مرده شمرده شده، تحقق می یابد.

موت حکمی (فرضی)، در صورتی است که فوت شخص مسلم نباشد و برای خاتمه دادن به وضعیت متزلزل حقوقی او، موتش فرض گرفته شود و آن در موت



غایب و مفقودالاثری است که مدتی از غیبت او بگذرد که عادتاً چنین شخصی در آن مدت باقی نمی‌ماند؛ یعنی احتمال موت غایب بیش از زنده بودنش باشد. (عبدالعزیز، ۱۳۹۵: ۳۲) پس از گذشتن مدتی از غیبت طولانی مفقودالاثر، افراد ذی‌نفع (ورثه) باید از دادگاه حکم موت فرضی غایب را تقاضا کنند. دادگاه اظهارات و دلایل درخواست‌کنندگان را در نظر گرفته در صورتی که دلایل نام‌برده را موجه دانست پس از طی تشریفات خاص حکم موت فرضی را صادر می‌کند. (الزحیلی، ۱۴۰۹، ۸: ۲۴۹)

موت تقدیری یعنی الحاق فرضی شخص زنده به مرده، طوری که تقدیراً مرده به حساب بیاید؛ مثلاً جنینی که بر اثر جنایتی که علیه مادرش صورت گرفته، در زمان حیات مادر یا بعد از مرگ مادر، مرده به دنیا بیاید و این جنایت موجب پرداخت دیه جنین یعنی یک «غره»^۱ باشد. در این صورت، جنین قبل از جنایت زنده محسوب شده و چنین فرض می‌شود که مرگ جنین، بر اثر جنایت بر مادر واقع شده است تا وارث جنین غره را به ارث ببرد. (الخن و دیگران، ۱۳۹۳، ۲: ۳۰۱)

۵-۲. حیات وارث

زنده بودن وارث در حین موت مورث، یکی دیگر از شروط ارث است؛ (الخن و دیگران، ۱۳۹۳، ۲: ۳۰۱؛ عبدالعزیز، ۱۳۹۵: ۳۲) زیرا ارث انتقال قهری مال از متوفی به وارث است و بدون وجود منتقل الیه انتقال حاصل نمی‌شود. به همین جهت است که می‌گویند تاریخ فوت مورث باید معلوم باشد تا ثابت شود که در حین فوت او، چه کسانی موجود بوده‌اند و می‌توانند ارث ببرند. بنابراین کسی که وجودش حین موت مورث محرز نباشد، حق ارث نخواهد داشت؛ زیرا وجود وارث شرط وراثت است.

قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران در ماده ۸۷۵ می‌گوید: «شرط وراثت، زنده بودن در حین فوت مورث است؛ زیرا ارث انتقال قهری مال متوفی به وارث است و باید وراثت بعد از فوت مورث زنده باشند تا بتواند ارث ببرد».

۱. غره، برده یا کنیزی است که قیمت آن برابر با یک بیستم (۱) دینه کامل (پنج شتر) باشد.



قانون مدنی افغانستان در ماده ۱۹۹۵ می گوید: «برای تثبیت استحقاق ارث، تحقق حیات حقیقی یا حکمی وارث هنگام مرگ مورث یا هنگام صدور حکم به مرگ مورث، حتمی شمرده می شود».

زنده بودند وارث بعد از حیات مورث، دو گونه تصور می شود:

۱. زنده حقیقی؛ یعنی زنده بودن وارث بعد از وفات مورث طوری که حیات او مشاهده شود.

۲. زنده تقدیری و آن حیات حمل است که در بطن مادرش است و حیات او به مشاهده نرسیده؛ اما از جهت حیات احتمالی از جمله ورثه دانسته می شود. (عبدالعزیز، ۱۳۹۵: ۳۴)

حمل در صورتی که نطفه او حین موت منعقد بوده و زنده هم متولد شود، گرچه فوراً پس از تولد بمیرد، از ارث بهره مند می شود. بنابراین حمل با دو شرط ارث می برد:

۱. انعقاد نطفه در زمان فوت مورث: انعقاد نطفه عبارت است از امتزاج اسپرم مذکر و تخمک مؤنث که پس از ورود نطفه مذکر در رحم به مدت خیلی حاصل می شود. از این تاریخ، حیات جنین شروع می شود. ۲. زنده متولد شدن طفل: ارث بردن حمل منوط به زنده متولد شدن اوست، گرچه پس از تولد فوراً بمیرد.

قانون مدنی جمهوری اسلامی در ماده ۸۷۵ می گوید: «حمل در صورتی ارث می برد که نطفه او حین موت منعقد بوده و زنده هم متولد شود، اگرچه پس از تولد بمیرد».

۵-۳. عدم وجود مانع

مقصود از موانع تحقق ارث، اموری است که وجود هر یک از آنها، به رغم وجود شرایط وراثت، مانع از تحقق ارث می شود (شهیدی، ۱۳۸۵: ۷۵) به بیان دیگر مانع حالتی است که در آن حکم ارث با وجود تحقق و موجودیت اسباب و شرایط آن موجود نمی شود؛ یعنی وقتی که در وراثت اسباب و شرایط اخذ میراث موجود باشد، ولی مانعی از موانع ارث در او دیده شود، وارث نمی تواند مستحق اخذ میراث از مورث



خود شود. شخصی که به اساس مانع نتواند از مورثش میراث گیرد، در اصطلاح علما ممنوع و محروم یاد می‌شود و وجود او در جمع ورثه، حکم عدم را دارد و در تغییر مقدار سهام ورثه دیگر تأثیری ندارد. (عبدالعزیز، ۱۳۹۵: ۳۴)

برای اینکه بتوان وارثی را به این علت از ارث محروم کرد، باید وجود یکی از این عوامل به اثبات برسد. در صورت شک در وجود مانع، کسی که اسباب و شرایط وراثت در او جمع باشد، از متوفی ارث خواهد برد.

۶. موانع ارث

۶-۱. اختلاف در دین

مسلمان از کافر و کافر از مسلمان - اگرچه نزدیک باشد - ارث نمی‌برد و ارث به مسلمان - اگرچه دور باشد - اختصاص می‌یابد. پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: «لَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَ الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ؛ مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد». (بخاری، ۱۴۲۲: ح ۶۳۸۳؛ مسلم، بی‌تا: ح ۱۶۱۴)

قانون مدنی افغانستان در ماده ۲۰۰۰ می‌گوید: «استحقاق ارث بین مسلمان و غیر مسلمان نیست؛ اما غیر مسلمان از یکدیگر مستحق میراث شده می‌توانند. اختلاف بین دو کشور در بین مسلمین و غیر مسلمین مانع میراث نمی‌گردد؛ مگر اینکه قانون ملکیت، میراث بردن بیگانه را منع نموده باشد».

طبق نظر شیعه امامیه مسلمان از کافر ارث می‌برد. اگر میت کافر، دارای وارثان متعدد باشد و یکی از آنها مسلمان و بقیه کافر باشند، اموال او تنها به وارث مسلمان می‌رسد و وارثان کافر او از ارث محروم خواهند شد؛ هر چند وارث مسلمان در طبقه بعدی ارث و وارثان کافر در طبقه قبلی ارث قرار داشته باشند. (شهید ثانی، ۴۱۱۹، ۳۸: ۵۴)

قانون مدنی ایران در ماده ۸۸۱ می‌گوید: «اگر متوفی مسلمان باشد، هر یک از ورثه که کافر باشد از او ارث نمی‌برد. اگر متوفی کافر باشد، در صورتی که در جمع ورثه او، فرد مسلمانی موجود باشد، آنکه مسلمان است ارث می‌برد و مانع ارث بردن



سایر وراثت که کافر هستند می شود». (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۰)

۲-۶. ارتداد

شخصی که از دین اسلام برگشته باشد، کافر به حساب می آید و چیزی را از کسی به ارث نمی برد و کسی از او ارث نمی برد، بلکه اموال او به عنوان فیه^۱ در بیت المال مسلمانان قرار داده می شود، خواه این اموال را در زمان مسلمان بودن به دست آورده باشد و خواه در زمان ارتداد؛ اما کفار از هر ملیت و آیینی که باشند، از همدیگر ارث می برند. (الخن و دیگران، ۱۳۹۳، ۲: ۳۰۶؛ الزحیلی، ۱۴۰۹، ۸: ۲۶۵؛ شهید ثانی، ۴۱۱۹، ۳۸: ۵۴)

۳-۶. قتل

قتل مانع از میراث می شود و قاتل از مال مقتول چیزی به ارث نمی برد، خواه قتل عمد باشد، خواه شبه عمد و خواه خطا، از روی حق باشد یا به غیر حق، حکم و دستور به قتلش کرده باشد یا شهادتی علیه مقتول ادا کرده باشد که موجب قتل او شده است یا کسی را که علیه مقتول شهادت داده، تزکیه و تأیید کرده باشد. (الخن و دیگران، ۱۳۹۳، ۲: ۳۰۴؛ الزحیلی، ۱۴۰۹، ۸: ۲۶۲) پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «لیس للقاتل شیء؛ قاتل سهمی از ارث مقتول ندارد» و نیز می فرماید: «ولایرث القاتل؛ قاتل از مقتول ارث نمی بردم». (ابوداود، ۱۹۹۳، ۶: ۷۴)

قانون مدنی افغانستان در ماده ۱۹۹۹ می گوید: «از موانع میراث قتل عمدی مورث است، اعم از اینکه قاتل فاعل اصلی یا شریک یا شاهد ناحق باشد که شهادت ناحق او موجب حکم اعدام و تنفیذ آن گردیده باشد. مشروط بر اینکه قتل بدون حق و بدون عذر بوده و قاتل عاقل و سن هجده سالگی را تکمیل نموده باشد». قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران در ماده ۸۸۰ می گوید: «هرگاه کسی عمداً مورث خود را بکشد، از ارث او محروم می شود».

حکم محروم شدن وارث قاتل از ارث از دو جهت دارای اهمیت است. نخست

۱. فیه مالی است که مسلمانان بدون جنگ و مبارزه با کفار بدست می آورند.

آنکه محرومیت از ارث، به‌عنوان نوعی تنبیه و مجازات برای قاتل در نظر گرفته شده است. دیگر آنکه منع از ارث نوعی اقدام پیشگیرانه از جرم قتل است؛ چراکه انگیزه ارتکاب قتل را، در فرضی که وارث به طمع دستیابی به ثروت مورث به آن دست می‌زند، از بین می‌برد. (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۲۹)

اگر قتل عمدی مورث، به علت مشروعی باشد، مانع از تحقق ارث نیست. قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران در ماده ۸۸۱ می‌گوید: «در صورتی که قتل عمدی مورث، به حکم قانون یا برای دفاع باشد، مفاد ماده فوق مجری نخواهد بود». مقتول از قاتل ارث می‌برد، چنان‌که اگر پسری، پدر خود را مجروح کرد و سپس به مرگ وی منتهی شد و قبل از مرگ پدر، پسر از دنیا رفت، پدر از فرزند خود ارث می‌برد. (الخن و دیگران، ۱۳۹۳: ۲: ۳۰۵)

۴-۶. تولد از زنا

اگر پدر و مادر، هر دو زنا کرده باشند، بین طفل و پدر و مادر او توارث وجود ندارد. چنان‌که بین طفل و منسوبان آن پدر و مادر نیز توارث برقرار نمی‌شود. اگر زنا از یکی از آنان باشد، بچه وزانی و بچه و کسانی که به زانی منسوب‌اند از یکدیگر ارث نمی‌برند. ولی از ارث بردن آن طفل و یکی دیگر از والدین که زانی نیست، مانعی وجود ندارد. چنان‌که در جانب منسوبان او نیز مانعی نیست (نجفی، ۱۳۷۴: ۳۱: ۲۴۸؛ امامی، ۱۳۷۶: ۵: ۱۷۳؛ کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲: ۱۹؛ طاهری، ۱۳۹۱: ۳: ۳۲۲) فقهای امامی توارث میان ولد الزنا و مرد وزن زناکار را منتفی می‌دانند؛ (علامه حلی، بی‌تا، ۵: ۱۷۸-۱۷۷؛ فخر المحققین، ۱۳۸۹: ۴: ۲۴۸-۲۴۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۳ و ۴: ۸۴۱؛ خویی، بی‌تا، ۲: ۷۰) زیرا روایات صحیح حکم مسئله را در این خصوص روشن کرده‌اند. (کلینی، ۱۴۰۱: ۷: ۱۶۲؛ حر عاملی، ۱۳۷۲: ۲۱: ۴۹۸) قانون مدنی ایران در ماده ۸۸۴ به نفی توارث میان ولد زنا و ابویین تصریح کرده است. علت این حکم آن است که طفل متولد از زنا، ملحق به زانی نمی‌شود و رابطه خویشاوندی نسبی به بین آنان به وجود نمی‌آید. در نتیجه، نبودن توارث بین زانی و فرزند ناشی از زنا، یکی از نتایج فقدان رابطه خویشاوندی مشروع است.

نتیجه گیری

ارث انتقال قهری مال یا حق کسی، هنگام مرگ او به دیگری به واسطه رابطه نسبی یا سببی است. خویشاوندی نسبی، به پیوستگی طبیعی بین انسان ها گفته می شود که نتیجه تولد انسانی از انسان دیگر است. خویشاوندی سببی، به نوعی از خویشاوندی گفته می شود که در اثر ازدواج، بین زن و مرد به وجود می آید. بر مبنای فقه امامی اشخاصی که به موجب خویشاوندی نسبی از متوفی ارث می برند سه طبقه اند: ۱. پدر و مادر و اولاد و اولادِ اولاد؛ ۲. اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها؛ ۳. اعمام و عمّات و احوال و خالات و اولاد آنها.

منظور از شرایط ارث، شرایط و عواملی است که برای انتقال ترکه و تملک آن، ضروری است؛ بدون اینکه ملازمه ای بین آنها باشد. به طور مثال وجود وارث در زمان مرگ مورث شرط تحقق ارث است، ولی میان آن ملازمه ای وجود ندارد؛ زیرا ممکن است به دلیل از بین رفتن ترکه یا مانعی مانند ارتکاب قتل مورث، انتقال ترکه تحقق نیابد.

مقصود از موانع تحقق ارث، اموری است که وجود هر یک از آنها، به رغم وجود شرایط وراثت، مانع از تحقق ارث می شود. برای اینکه بتوان وارثی را به این علت از ارث محروم کرد، باید وجود یکی از این عوامل به اثبات برسد. در صورت شک در وجود مانع، کسی که اسباب و شرایط وراثت در او جمع باشد، از متوفی ارث خواهد برد.



فهرست منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۹۶۶ م)، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲. امامی، سید حسن، (۱۳۷۶)، حقوق مدنی، تهران: انتشارات کتاب فروشی اسلامیة.
۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۲۲ ق)، الجامع المسند الصحيح، (تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر)، بی‌جا: دار طوق النحاة.
۴. حر عاملی محمد بن حسن، (۱۳۷۲ ش)، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۵. الخن، مصطفی الخن و دیگران، (۱۳۹۳)، فقه منهجی، (ترجمه: محمد عزیز حسامی و فرزاد پارسا)، کردستان: انتشارات کردستان.
۶. خویی سید ابوالقاسم، (بی‌تا)، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، (مقرر: میرزا علی غروی تبریزی)، قم: نشر انصاریان.
۷. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۸. زحمتکش، منوچهر و موسوی، سید صادق، (۱۳۹۰)، بررسی تطبیقی طبقات ارث در فقه شیعه، اهل سنت و حقوق فرانسه با رویکردی بر دیدگاه امام خمینی، پژوهش‌نامه متین، سال ۲۲، شماره ۸۶.
۹. الزحیلی، وهبه، (۱۴۰۹ ق)، الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۸، دمشق: دارالفکر.
۱۰. زیدان، عبد الکریم، (۱۳۹۶)، الوجیز فی اصول فقه، چاپ ششم، بی‌جا: بی‌نا.
۱۱. شهیدی، مهدی، (۱۳۸۵)، ارث، تهران: انتشارات مجد.
۱۲. طاهری، حبیب الله، (۱۳۹۱)، حقوق مدنی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. طریحی، فخر الدین بن علی، (۱۳۶۳)، مجمع البحرین، تهران: چاپ احمد حسینی.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ ق)، تهذیب الاحکام، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.



۱۵. عاملی، زین الدین بن علی (۴۱۹ ق)، الروضة البهیه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۶. عاملی، زین الدین بن علی، (۱۴۲۷ ق) الروضة البهیه فی شرح للمعة الدمشغیه، (ترجمه: حسن قاوربی)، قم: دارالتفسیر.
۱۷. عاملی، محمد بن مکی، (۱۴۳۰ ق)، القواعد و الفوائد، قم: مكتبة المفید.
۱۸. عبدالعزيز، (۱۳۹۵)، احكام ميراث از دیدگاه فقه و قانون، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
۱۹. عثمان، محمود حامد، (۱۴۲۱ ق)، القاموس المبین فی اصطلاحات الاصولیین، قاهره: نشر دارالحديث.
۲۰. علامه حلی، حسن بن یوسف، (بی تا)، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، مشهد: مؤسسه آل البيت.
۲۱. عوده، عبدالقادر، (۱۳۷۲)، التشريع الجنایی الاسلامی مقارنا بالقانون الوضعی، (ترجمه: نعمت الله الفت و دیگران)، تهران: نشر میزان.
۲۲. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، (۱۴۰۳ ق)، نضد القواعد الفقهیه علی المذهب الامامیه، (تحقیق: سید عبداللطیف کوه کمری)، قم: نشر مكتبة آية الله العظمی مرعشی.
۲۳. فخرالمحققین محمد بن حسن، (۱۳۸۹ ق)، ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، قم: چاپخانه علمیه.
۲۴. قانون مدنی ایران، مصوب ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۷ ش.
۲۵. قانون مدنی افغانستان، مصوب ۱۵ جدی ۱۳۵۵ منتشر شده در جریده رسمی به شماره ۳۵۳.
۲۶. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۳)، قانون مدنی در نظم حقوقی، تهران: نشر میزان.
۲۷. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۵)، حقوق خانواده، تهران: شرکت سهامی خاص.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۱ ق)، الاصول من الکافی، (تحقیق: علی اکبر غفاری)، تهران: انتشارات اسلامیه.



۲۹. محقق حلّی، جعفر بن حسن، (۱۴۰۸ ق)، شرائع الاسلام فی مسائل الحلا و الحرام، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۳۰. محمود طهماز، عبدالحمید، (۱۴۳۰ ق)، الفقه الحنفی فی ثوبه الجدید، دمشق: دار القلم.
۳۱. محمود، عبدالرحمن، (۱۴۱۹ ق)، معجم الاصطلاحات الفقہیہ، قاهره: دارالفضیلہ.
۳۲. مسلم بن الحجاج، (بی تا)، الجامع الصحیح، بیروت: دار الجبل و دار الآفاق الجدیدہ.
۳۳. موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۳۶۷)، تحریر الوسیله، (ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی)، قم: دارالعلم.
۳۴. نجفی، محمدحسن، (۱۳۷۴)، جواهرالکلام فی شرح شرایع السلام، (تحقیق: شیخ علی آخوندی)، تهران: دارالکتب الاسلامیه.